



بزرگترین مانع بر سر راه انسان سالک، تعلّق به دنیاست

مهمترین و بزرگترین مانعی که بر سر راه انسان سالک قرار دارد، تعلّق به دنیاست، تا دل غبارروبی نشود و مانع برطرف نگردد، خورشید کمال نمی‌تابد و وصل نمی‌درخشد.

مهمترین و بزرگترین مانعی که بر سر راه انسان سالک قرار دارد، تعلّق به دنیاست، تا دل غبارروبی نشود و مانع برطرف نگردد، خورشید کمال نمی‌تابد و وصل نمی‌درخشد.

به گزارش خبرگزاری مهر، متن زیر برشی از کتاب مراحل اخلاق در قرآن اثر آیت الله جوادی آملی است که در ادامه می‌خوانید؛

صاحب نظران علم اخلاق برآنند که بخشهای آغازین علم اخلاق را آشنایی با رذایل اخلاقی و راه های زدودن آنها تشکیل می دهد؛ انسان، نخست باید رذایل اخلاقی و نفسانی را شناسایی و آنها را دفعاً و برطرف کند. آشنایی با رذایل اخلاقی برای طیب روح، درست ماندن آشنایی با سموم برای طیب جسم لازم و سودمند است؛ تا خود به آنها مبتلا نشود و به دیگران نیز هشدار دهد تا به آن دچار نشوند و اگر دچار شدند، راه درمان را به آنان نشان دهد و آنان را درمان کند. از موانع ابتدایی سیر و سلوک به غفلت، وسوسه علمی، پندارگرایی، عقل متعارف، هوس مداري و خودبینی و کمینگاه های شیطان اشاره شد، در ادامه به بررسی عنصر بازیگری و دنیاگرایی به عنوان یکی دیگر از موانع ابتدایی سیر و سلوک می پردازیم که توجه شما را به آن جلب می نمایم:

بازیگری و دنیاگرایی

از بهترین راه هایی که قرآن کریم برای تهذیب دل، به انسان ارائه می دهد، پرهیز از بازی، بازیگری و بازیچه است و افزون برآن، به عنوان بیان مصداق دنیا را بازیچه معرفی می کند: (إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ) [۱]. از ضمیمه این دو اصل به هم، استنتاج می شود که توفیق نزاهت روح و تزکیه نفس، و سپس سیر به سوی خدا نصیب اهل دنیا نمی شود و ممکن نیست اهل دنیا مهذب یا مهذب دنیا زده باشند.

قرآن، دنیا را به عنوان بازیچه معرفی می کند و در سخنان معصومین به ویژه علی (علیه السلام) آمده است که دنیا سرگرمی است و شیطان و نفس اماره می کشند تا انسان را به دنیا سرگرم کنند. نشانه این که دنیا بازیچه و سرگرمی است آن است که اگر کسی به آن مبتلا شود، به آن عادت می کند و زمامش به دست آن وسیله سرگرمی می افتد و در نتیجه تا او را فرسوده و خسته نکند و از پا درنیآورد رها نمی کند. بازیگری نیز چنین است، در حقیقت بازی بازیگر را به بازی می گیرد؛ نه این که بازیگر، بازی را؛ میدان بازی، بازیگر را به خود مشغول و سرگرم می کند و تا او را خسته نکند وی را رها نمی سازد. کسی که معتاد به مواد مخدر است مواد مخدر بر او تسلط دارد و او تحت سلطه اعتیاد است. اگر کسی گرفتار دنیا و زرق و برق، مقام، القاب و پست و میز شود، این عناوین او را به بازی می گیرند، می خندانند و می گریانند، او را عصبانی می کنند، یا راضی نگه می دارند.

پرهیز از آب شور

انسان تشنه هنگامی که آب زلال و گوارا می نوشد بر آن مسلط است و آن را جذب می کند، ولی اگر آب شور بنوشد، گرفتار آن آب شور خواهدشد، چون چنین آبی در حقیقت، دستگاه گوارش او را در اختیار می گیرد و بر عطش وی می افزاید و او ناچار است بار دیگر قدحی از آب بنوشد که آن نیز اگر شور باشد عطش او را افزونتر می کند. دنیا بسان آب شور است؛ از این امام موسی بن جعفر (علیه السلام) به هشام بن حکم می فرماید: مثل الدنیا مثل ماء البحر كلما شرب منه العطشان ازداد عطشاً حتی یقتله [۲] و در یکی از نامه های امیرالمؤمنین (علیه السلام) آمده است که فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَةٌ عَنْ غَيْرِهَا؛ دنیا بازیچه است و انسان را از غیر دنیا باز می دارد و اصولاً هر چه انسان را از غیردنیا (خدا) باز دارد، معلوم می شود بازیچه و لهو است و او را سرگرم کرده است.

از گزند عذاب آن روز مصونند که با قلب سالم وارد صحنه قیامت شوند: (یوم لا ینفع مال ولا بنون؛* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)[۹] در قیامت معلوم می‌شود که نه تنها مال و فرزند، بلکه غیر از قلب سلیم و مطهر از غبار ماسوا هیچ چیزی نافع نیست. در باره ابراهیم خلیل (سلام؛اللہ؛علیه) نیز می‌فرماید: (إِذْ جَاء رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ)[۱۰] و قلب سلیم قلبی است که به تعبیر برخی روایات محبت هیچ کس جز خدا در آن نباشد: «القلب السليم الذي يلقى ربه وليس فيه أحد سواه»[۱۱]. پس معیار سلامت قلب تنها محبت خداست.

در جوامع روایی بحثی با عنوان «نیت» آمده است و نیت بر دو گونه است: نیت فقهی و نیت کلامی. نیت فقهی همان است که در رساله‌ها و کتب فقهی ذکر شده و نیت برتر نیت کلامی است که در قلب انسان احدی جز خدا نباشد.

راهی که طی آن مایه تزکیه نفس و نزهت روح است و انصراف از آن مایه تیرگی روح. راه، قطع علایق از ماسوای خداست. جمع بین محبت یا تعلق به غیر خدا و بین نزهت روح، میسر و ممکن نیست؛ زیرا هر علاقه‌ای که به غیر خدا باشد غباری بر روح است و جان غبارآلود، راهی به حریم خدا ندارد.

راهنمایی قرآن کریم برای تطهیر روح از این جا شروع می‌شود که انسان، نیازمند به پناهگاه است. اصل نیاز انسان برای او مشهود است. هر کس می‌داند کنترل علل و عوامل رخدادهای جهان، از قدرت او خارج است، همان گونه که فقر و غنا، سلامت و مرض، نشاط و اندوه ظاهری و جسمی در اختیار خود انسان نیست؛ زیرا پیش‌بینی حوادث و تعدیل و کنترل آنها در اختیار او نیست. بنابراین، توانگری و تهیدستی، اندوه و نشاط، سلامت و بیماری و مانند آنها مقدور او نیست، گرچه او می‌کوشد ولی برابر خواسته خود موفق نمی‌شود. فقر و غنا، سلامت و بیماری، نشاط و اندوه روح هم مقدور او نیست. انسان می‌خواهد سالم، مسرور و توانگر و توانمند روحی باشد، لیکن تعدیل حوادث و پیشامدهای جهان مقدور او نیست. قهراً تهیه این اوصاف هم در اختیار او نخواهد بود؛

منشأ وابستگی به غیر خدا

نکته قابل توجه در این بحث آن است که منشاء همه اینها از درون، زرق و برقهای شیطان یا نفس اماره و از بیرون، دنیاست. البته از نظر تحلیل مسائل اخلاقی، هر دو منشاء، درونی است. قرآن کریم با نقل داستان آموزنده انبیا (علیهم‌السلام) به ما تعلیم می‌دهد که در درون انسانهای عادی، فرمانده فاسدی هست. از زبان یوسف صدیق (علیه السلام) می‌گوید: (وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ)[۱۲]؛ من جان خود را تیره نمی‌کنم و نمی‌دانم از آلودگی مبرا و منزّه است؛ زیرا نه تنها از آلودگی مبرا نیست، بلکه به آلودگی، امر می‌کند؛ او «امارة بالسوء» یا «امير الفحشاء» است و در نهان همه انسانها به جز مذهبین هست. تا نبرد و جنگ مستمر وجود نداشته باشد و ما فرمانده زشتی و گناه را به اسارت نگیریم، همواره گرفتار آن هستیم؛ هر روز از عمر ما کوتاه و برگزشته‌ها افزوده می‌شود و چیزی هم در دست نداریم. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: انسان، با هر نفسی یک قدم به مرگ نزدیکتر می‌شود: «نَفْسُ الْمَرْءِ خَطَاةٌ إِلَى أَجَلِهِ»[۱۳]. اگر هر نفس کشیدن، یک قدم به مرگ نزدیکتر شدن است، ما گذشته را که بررسی کنیم می‌بینیم چیزی نیاموخته و نیندوخته‌ایم. آینده نیز چنین است و هر لحظه نگرانیم. از این رو از مرگ می‌ترسیم و علتش سختی سفر با دست خالی است. پس، از درون، گرفتار فرمانده زشتی هستیم و از بیرون هم جاذبه دنیا ما را به سمت خود می‌کشاند، گرچه جاذبه‌های بیرونی از راه عامل نفوذی خود (نفس اماره) اثر می‌گذارند.

توحید، قطع علایق از غیر خدا

همان گونه که اشاره شد مهمترین و اصلی‌ترین راه تهذیب روح، قطع علاقه از غیر خدا و حصر علاقه به خداست که این، همان توحید است، یعنی انسان از نظر دانش، جز خدا چیزی را مبدء اثر نداند و از نظر گرایش نیز فقط به او ایمان بیاورد. مرحوم فارابی در ذیل آیه (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)[۱۴] نقل می‌کند که مشاهیر اهل تفسیر می‌گویند: منظور از (إِلَّا لِيَعْبُدُونِ)، «إِلَّا لِيُوحِدُونِ» است[۱۵]. بنابراین، جن و انس برای توحید آفریده شده‌اند. پس باید گفت وقتی هدف، موحّد شدن است سایر کارها وسیله خواهد بود.

در قرآن کریم، عبادت به عنوان وسیله رسیدن به مرحله یقین شناخته شده، می‌فرماید: (وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ)[۱۶]؛ و این، فایده عبادت است نه حدّ آن. بنابراین، کسی نمی‌تواند با استناد به آیه مزبور بگوید: اگر کسی به مرحله یقین رسید، می‌تواند عبادت را رها کند. چون هدف به فعل وابسته و مقصد به راه تکیه کرده.

طی راه برای رسیدن به مقصد است و با وصول به مقصد نباید منکر راه شد؛ نیاز یورز ولی منکر نماز نباش؛ انکار نماز انکار راه است و انکار راه به بیراهه رفتن و به جای رسیدن به مقصد و مقصود به تیه؛ ضلالت مبتلا شدن. بنابراین، عبادت، مقدمه یقین است و با این بیان، هم تکیه؛ گاه یقین و هم ضرورت عبادت مستمر، مشخص می‌گردد؛ یعنی یقین را بدون عبادت نمی‌شود به دست آورد.

وسوسه شیطان و ایجاد شک و شبهه در انسان برای آن است که انسان در همه شئون الهی متعبد نیست و بهترین راه برای رهایی از وسوسه شک و تردید، عبادت است و اگر کسی به یقین برسد، ارزش عبادت را بهتر می‌داند و این راه عبادی را بهتر طی می‌کند. پس معنای (إِلَّا لِيَعْبُدُونَ)، (إِلَّا لِيَسْلُكُونَ) است؛ یعنی، ما جن و انس را نیافریدیم جز برای آن که به سمت یقین حرکت کنند. یقین به این که خدا تنها مبدء و محبوب عالم است. بنابراین، عبادت، تطرُق، و سیر و سلوک هدف متوسط آفرینش و یقین به وحدانیت حق هدف والاست. البته یقین مراتبی دارد که صعود از هر مرتبه؛ ای به مرتبه برتر در سایه ادامه عبادت و حفظ مرتبه قبلی یقین خواهد بود.

دنیای ناپایدار

بهترین هنر برای انسان، فرزاندگی و عقل اوست. در فضیلت عقل همین بس که حتی کسانی که آن را ندارند می‌کوشند خود را فرزانه و عاقل معرفی کنند. هیچ کسی غیر از عقل آفرین، با حقیقت عقل، آشنا نیست. خداوند، هم عقل را معرفی و هم عاقل را به عنوان الگو ارائه کرده است؛ چنانکه هم جهل را معرفی کرده و هم جاهل را به منظور پرهیز از او به ما شناسانده است.

قرآن کریم که مفسر انسانیت انسانهاست می‌گوید: عاقل کسی است که به موجود دایم و پایدار، دل می‌بندد و برای آن جهاد می‌کند و در راه آن از نثار و ایثار دریغی ندارد و از بذل نفس و نفیس، مسامحه نمی‌کند. در مقابل، جاهل کسی است که ناپایدار را اصیل می‌پندارد و برای آن کوشش می‌کند و نثار و ایثارش در راه امری زایل شدنی است. آنگاه ذات اقدس اله خود را به عنوان اصلی ثابت و پایدار معرفی کرده، می‌فرماید: (تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ) [۱۷]. بنابراین، خداوند کسی را که الهی می‌اندیشد و آنچه را که نزد خداست می‌شناسد و همان را که می‌طلبد اثبات کرده و برای آن دفاع می‌کند، عاقل معرفی کرده است و کسی را که از خدا و آنچه نزد اوست گریزان است و به غیر خدا تکیه می‌کند، جاهل می‌داند.

خدای سبحان می‌فرماید: (مَا عِنْدَكُمْ يَنْقَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ) [۱۸]؛ خدا و آنچه نزد خداست، ماندنی و شما و آنچه نزد شماست، از بین رفتنی هستید. از این رو عاقلان را به آخرت ترغیب کرده و فرموده است: (وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ أَقْلًا تَعْقِلُونَ) [۱۹]؛ دنیا با همه زرق و برقش جز بازیچه، چیز دیگری نیست. بازی، مخصوص کودکان است، اما برخی خلق و خوی کودکی را تا سنین سالمندی حفظ می‌کنند و اگر به هشتاد سالگی هم رسیده باشند در حقیقت، کودکی هشتاد ساله‌اند یعنی، هشتاد سال بازی کرده‌اند.

در گذر از کوی و برزن وقتی کودکان و نوسالانی را سرگرم خاک بازی یا سنگ بازی می‌بینیم به کارشان، لیخندی می‌زنیم که چه می‌کنند؟ زیرا در پایان روز، سنگها را در کنار کوچه، رها می‌کنند و دست و دامن می‌تکانند و با دستی خالی، و بدنی خسته، از بازی به منزل می‌روند. عده‌ای هم از بالا به حال ما می‌نگرند و به کار ما لبخند می‌زنند که اینها برای میز و پست و مقام چه می‌کنند؟ در اواخر عمر، روز بازنشستگی و درماندگی، باید میز و پست را رها کرده، خسته و فرسوده بازنشست شوند!

معیار دنیاگرایی

کسی که تلاش و کوشش می‌کند تا نظام اسلامی را از وابستگی به بیگانه برهاند یا کشورش را از تهاجم بیگانگان نجات دهد و یا برای حفظ حیثیت خود و عائله‌اش، کوشش اقتصادی دارد، عصاره اینها آخرت است نه دنیا.

روزی جوانی از حضور پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌گذشت. عده‌ای که در محضر آن حضرت بودند دیدند این جوان نیروی قابل توجهی دارد عرض کردند: (وَبِيعْ هَذَا لَوْ كَانَ شَبَابَهُ وَجِلْدَهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ)؛ ای کاش او در راه خدا قدم بر می‌داشت! آن حضرت فرمود: اگر این شخص حرکت کرده تا عائله خود را از راه صحیح و حلال، تأمین کند و یا می‌کوشد تا پدر و مادر پیر خود را از راه صحیح، حفظ و اداره کند و یا تلاش می‌کند تا سربرار جامعه نباشد و خود را از نیازمندی به این و آن برهاند، این راه، راه خداست، ولی اگر متکاثرانه می‌کوشد تا بر ثروت خود بیفزاید، این راه، راه شیطان است: (لَا تَقُولُوا هَذَا. فَإِنَّهُ إِن كَانَ يَسْعَى عَلَى نَفْسِهِ لِيَكْفَهَا عَنْ

المسألة ويغنيها عن الناس فهو في سبيل الله وإن كان يسعى على أبوين ضعيفين أو ذرية ضعاف ليغنيهم ويكفيهم فهو في سبيل الله وإن كان يسعى تفاخراً وتكاثراً فهو في سبيل الشيطان[٢٠];[٢٠]. بنابراین، اگر کسی در متن دنیا کارمандنی می‏کند، این کار، کار آخرت است.

کاری که برای رضای خداست، کار آخرت است و اثر آن در آخرت ظهور می‌<math>\text{rlm}&>کند قرآن کریم در همه کارها، حتی در لذیذترین کارهای حسی، نقش آخرت را بازگو کرده است. به جوانی که می‌<math>\text{rlm}&>خواهد ازدواج کند می‌<math>\text{rlm}&>گوید: (نَسَأْكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَتَى شَيْئْتُمْ وَقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ) [۲۱]؛ اگر ازدواج کرده و همسر گرفته<math>\text{zwnj}&>اید، به فکر نسل آینده باشید و فرزند صالح بپروانید و آن را برای خودتان مقدم بدارید و به امت اسلامی تقدیم کنید. پس چیزی در جهان طبیعت نیست که صیغه آخرت آن را همراهی نکند.

شرط آسایش در جهان پر آشوب

همه ما می‌خواهیم همیشه اهل نشاط و سرور باشیم. گروهی می‌گویند خوشحالی مستمر در دنیا ممکن نیست؛ زیرا دنیا پیچیده به درد و رنج است؛ و دارٌ بالبلاء محفوفة [۲۲]. این سخن، حق است، اما آیا می‌شود انسان در جهانی که پیچیده به درد و رنج است آسوده باشد؟ عارفان گفته‌اند: آری، آسودگی در جهان پر آشوب ممکن است. حال چگونه زندگی کنیم که در دنیا راحت و آسوده باشیم؟ جواب: به آنچه ماندنی است دل ببندیم.

توضیح این که: ما همواره به بسیاری از چیزها دل می‌بندیم؛ به آنچه نداریم علاقه پیدا می‌کنیم و با از دست دادن آنچه داریم می‌رنجیم؛ چون شناخت ما ناقص و قدرت انتخاب و دوست یابی ما ضعیف است، همیشه در رنج هستیم. آنچه ماندنی است باید مطلوب و محبوب ما باشد. از این رو قرآن کریم می‌فرماید: اولیای الهی، نه ترسی دارند و نه اندوهی: (أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ) [۲۳]؛ چون چیزی که محبوب اینهاست از بین رفتنی نیست و چیزی که از بین رفتنی است محبوبشان نیست.

اما از این مرز الهی یا محدوده عقل که بگذریم، مرز جهل شروع می‌شود. آنها که جهلشان بیشتر است، دشمنهای بی‌زنجار؛ شماری مانند حسد، بخل، خوف، حزن و ... در درون خود فراهم کرده‌اند. اگر کسی بداند دنیا تنها برای ما خلق نشده و دیگران هم در آن سهیمند و بداند به عنوان آزمون و امتحان الهی، هر روز مقداری از آن در دست کسی است، اگر به مقامی برسد، خوشحال نمی‌شود و یا اگر چیزی از دست او رفت، نگران نیست. دنیا اگر از دست دادنی نبود که به ما نمی‌رسید. و چون به دست ما رسیده معلوم می‌شود از دست ما هم می‌رود. پس چه بهتر که ما هم اکنون به آن دل نبندیم. اگر به دنیا دل بستیم، باید بدانیم که هنگام رفتن، رنجی داریم که از جهل ما بر ما تحمیل شده است. از این رو اولیای الهی همیشه راحتند. پس، عاقل، راحت و جاهل، در عذاب است.

ردایل اخلاقی واقعاً آتش است و آتش، از خود سوزی شروع می‌کند و سپس دیگران را می‌سوزاند. قوه غضبی که ردایلی مانند حسد از شعب فرعی آنهاست ماده منفجره بی خاصیتی است. اصل قوه غضبیه را به منظور حمایت از دین و دفاع در برابر بیگانگان باید حفظ کرد؛ اما آن را در درون جان نباید جای داد. این که گفته‌اند سگ را به خانه راه ندهید؛ زیرا خانه‌ای که سگ در آن باشد، فرشته به آن در نمی‌آید، معنای ظاهری دارد که سگ آلوده است و در خانه‌ای که در آن سگ هست فرشته‌ها وارد نمی‌شوند. سگ جای مشخصی دارد، سگ را در اتاق مخصوص و شخصی جا نمی‌دهند. به همان معیار هم گفته‌اند به خانه دلی که در آن سگهایی مانند حرص، هوس و حسد باشد فرشته فضیلت راه پیدا نمی‌کند.

بنابراین، هر جاهلی در صدد انتحار است، ولی نمی‌راند؛ فهمد که سرگرم خودکشی خویش است و اصولاً ممکن نیست جاهل با مرگ طبیعی از دنیا برود. حرص، حسد، بخل، کینه، تکبر و برتری طلبی، کشنده است و همه اینها از جهل نشئت می‌گیرد.

مشکل بعدی آن است که ما چیزی را که باید از دست بدهیم رها نمی‌کنیم؛ ولی او ما را رها نمی‌کند. کسانی که معتاد به مواد مخدر هستند، اگر مجبور به ترک آن بشوند، اعتیاد به مواد مخدر آنان را رها نمی‌کند. مشکل ما از مردن به بعد شروع می‌شود؛ زیرا اولاً ما ناچاریم این لذتها و محبوبات را ترک کنیم و ثانیاً اعتیاد به اموری که مورد علاقه ماست ما را ترک نمی‌کند و عذاب از این جا شروع می‌شود؛ زیرا علاقه موجود است و متعلق آن مفقود. از این رو رنج دامنگیر می‌شود پس چه کنیم که معذب نباشیم؟ راه حل این است که خود را به

فضایل عادت دهیم و به چیزهایی دل ببندیم که هنگام مرگ همراه ما بیاید و هرگز ما را رها نکند.

پاورقی.....

[۱] - سوره محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)، آیه ۳۶.

[۲] - بحار، ج ۱، ص ۱۵۲.

[۳] - نهج‌البلاغه، نامه ۴۹.

[۴] - سوره ق، آیه ۳۰.

[۵] - بحار، ج ۷۹، ص ۱۹۳.

[۶] - سوره مریم، آیه ۷۴.

[۷] - سوره نحل، آیه ۹۲.

[۸] - سوره کهف، آیه ۳۴.

[۹] - سوره شعراء، آیات ۸۸ - ۸۹.

[۱۰] - سوره صافات، آیه ۸۴.

[۱۱] - بحار، ج ۶۷، ص ۲۳۹.

[۱۲] - سوره یوسف، آیه ۵۳.

[۱۳] - نهج‌البلاغه، حکمت ۷۴.

[۱۴] - سوره ذاریات، آیه ۵۶.

[۱۵] - الملة، ص ۹۵.

[۱۶] - سوره حجر، آیه ۹۹.

[۱۷] - سوره فرقان، آیه ۵۸.

[۱۸] - سوره نحل، آیه ۹۶.

[۱۹] - سوره انعام، آیه ۳۲.

[۲۰] - المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۱۴۰.

[۲۱] - سوره بقره، آیه ۲۲۳.

[۲۲] - نهج‌البلاغه، خطبه ۲۲۶، بند ۱.

[۲۳] - سوره یونس، آیه ۶۲.